

سیری در اندیشه‌های ویکتور هوگو

علی تاجدینی

www.ketab.ir

سرشناسه : تاجدینی، علی، ۱۳۳۹-، گردآورنده
 عنوان و لام پدیدآور : سیری در اندیشه‌های ویکتور هوگو/علی تاجدینی.
 مشخصات نشر : تهران: نهاد اندیشه، ۱۳۹۰.
 مشخصات ظاهری : ۳۲۰ ص.
 شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۹۴۵۲۱-۵-۹-۰۷۰۰۰ ریال
 یادداشت : کتابنامه: ص. ۳۱۷
 موضوع : هوگو، ویکتور ماری، ۱۸۸۵-۱۸۰۲ م.
 رده‌بندی کتبه : ۱۳۹۰ الف ۱۸/ت۲/PQ۲۵۴۴
 رده‌بندی دیویی : ۸۴۸/۷۰۹
 شماره کتابشناسی ملی : ۷۲۹۳۵۲۲

انتشارات نهاد اندیشه

مدیر مسئول اعظم کتابی

۰۹۱۲۳۱۰۸۲۶۱

نام کتاب: سیری در اندیشه‌های ویکتور هوگو
 مؤلف: علی تاجدینی
 چاپخانه: زلال کوثر
 نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۰
 تیراژ: ۲۰۰۰
 شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۴۵۲۱-۵-۹-۰۷۰۰۰
 قیمت: ۷۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

مقدمه	۱۵
دغدغه های فکری هوگو	۱۶
فصل اول: انسان شناسی	۳۳
عظمت انسان	۳۵
روح	۳۶
انسان کامل	۳۶
انسان و خطاکاری	۳۶
جانهای خرچنگ صفت	۳۷
انسان و سرنوشت	۳۷
پیری	۳۸
تقدیرها و تدبیرها	۳۸
وجدان انسانی	۳۹
اراده	۴۱
صفات اخلاقی	۴۱
حقیقت طلبی	۴۲
همت	۴۴
فداکاری	۴۵
اعمال بد	۴۵
شهوت	۴۵
خسونت	۴۶
غرور	۴۶

۴۶	ملاصت
۴۶	دشنام دادن
۴۶	حسادت
۴۷	دروغ
۴۷	نفاق
۴۷	ریاکاری
۴۹	فضول
۵۱	تملق
۵۱	احتیاج
۵۳	تنبلی
۵۶	ناز پروردگی
۵۸	ناامیدی
۵۸	امید به آینده
۵۸	علم و جهل
۵۹	تفکر
۶۱	انتظار
۶۱	خاموشی
۶۱	تنهایی
۶۲	دلیل
۶۲	تجربه
۶۲	کتاب
۶۲	مطبوعات
۶۳	مطبوعات شیور بیدار باش ملتهاست!
۶۶	نبوغ

۶۷	فصل دوم: عشق
۷۰	عشق و پرستش
۷۰	ارزش عشق
۷۴	کامیابی و عشق
۷۷	ویژگیهای عشق
۷۸	اقسام عشق
۷۸	آثار عشق
۸۰	عشق و اختیار
۸۱	پرحرفی عشاق
۸۱	عشق زن و مرد
۸۱	زن به مثابه همسر و معشوقه
۸۳	جاذبه زن
۸۴	زن و زیبایی
۸۵	زن و پیری
۸۵	زن و فقر
۸۶	دختری که بالغ می شود
۸۷	عاشقی دختر
۸۸	نگاه
۹۰	لبخند "زن"
۹۰	نخواه‌های عشقی
۹۱	عشق و تسلیم زنان
۹۱	ازدواج
۹۳	عروسی
۹۴	ادبیات و اخلاق

۱۵۴.....	صلح.....
۱۵۵.....	برادری.....
۱۵۶.....	کار مورخ.....
۱۵۷.....	تاریخ و تمدن.....
۱۵۸.....	کود مظهر اجتماع.....
۱۵۹.....	تاریخ آدمیان در گندابهاشان آشکار می شود.....
۱۶۲.....	بیداری اجتماعی.....
۱۶۴.....	آزادی.....
۱۶۴.....	آزادی، برادری، برابری.....
۱۶۴.....	آزادی و برابری نفس نوع بشر است.....
۱۶۵.....	مظلومیت آزادی، حقیقت و عدالت.....
۱۶۶.....	آزادی عقل.....
۱۶۶.....	سرود آزادی.....
۱۶۸.....	انقلاب و شورش.....
۱۷۱.....	انقلاب و پیشرفت.....
۱۷۲.....	جنگ.....
۱۷۴.....	مردان در سایه.....
۱۷۴.....	شهر و خشونت.....
۱۷۵.....	مهاجرت.....
۱۷۵.....	قوانین ظالمانه.....
۱۷۵.....	مردی در دریا است!.....
۱۷۸.....	نقد قوانین جزایی.....
۱۷۹.....	استبداد.....
۱۸۰.....	فناي ستمگر.....

۱۸۰.....	فقر و سقوط اجتماعی.....
۱۸۱.....	جنایت و جهل.....
۱۸۳.....	تبهکاران.....
۱۸۴.....	شریران.....
۱۸۴.....	گرسنگی.....
۱۸۵.....	آثار فقر.....
۱۸۶.....	فقر و اعتلاء.....
۱۸۹.....	مالیات.....
۱۸۹.....	عدالت.....
۱۹۰.....	تبعید.....
۲۰۰.....	اندیشه های تبعیدی.....
۲۰۷.....	زندان.....
۲۰۸.....	فرار.....
۲۰۸.....	گیوتین.....
۲۰۹.....	سوگواری.....
۲۰۹.....	بر مزار شهداء راه آزادی.....
۲۱۰.....	برگور یک شهید راه آزادی.....
۲۱۴.....	در رثای خاکسپاری بانویی مبارز.....
۲۱۷.....	امید برای مبارزه.....
۲۱۹.....	دستگیری از ضعفا.....
۲۲۱.....	آرزوهای بزرگ.....
۲۲۳.....	فصل پنجم: طبیعت.....
۲۲۵.....	طبیعت شگفت انگیز.....
۲۲۹.....	آب سنگ.....

۲۳۲.....	باد
۲۳۳.....	بادهای دریایی
۲۳۸.....	برف
۲۳۸.....	بوران
۲۳۹.....	بهار
۲۴۱.....	بهار و پاییز
۲۴۳.....	دریا
۲۴۶.....	شب دریا
۲۴۷.....	زمستان
۲۴۷.....	ساحل
۲۴۷.....	سگ
۲۴۸.....	شب
۲۵۴.....	آسمان شب
۲۵۷.....	شب های طوفانی
۲۵۹.....	تفکرات شبانه
۲۶۳.....	صبح
۲۶۴.....	طوفان
۲۶۸.....	طوفان برف
۲۶۹.....	عنکبوت دریایی
۲۷۷.....	قطار و شباهتش با اسب
۲۸۱.....	قارقار کلاغ
۲۸۱.....	کوران
۲۸۲.....	کوهستان
۲۸۴.....	کوهستان و دریا

۲۸۶	گربه‌ای در طویله.....
۲۸۸	گرداب.....
۲۸۸	گل مینا.....
۲۹۱	فصل ششم: هنر و ادبیات.....
۲۹۳	تخیل.....
۲۹۴	آزادی عقاید و خیالپردازی.....
۲۹۵	رویا.....
۲۹۶	رویا پردازی.....
۲۹۶	آرزوهای بزرگ.....
۲۹۷	خواب.....
۲۹۷	هنر.....
۲۹۸	رمانتسم تخیلی.....
۳۰۲	تئاتر.....
۳۰۲	هنرمند کمدی.....
۳۰۲	شعر.....
۳۰۳	معماری: از کتاب‌های عظیم سنگی تا کتاب‌های کاغذی.....
۳۱۶	موسیقی.....
۳۱۷	فهرست منابع.....

مقدمه

ویکتور ماری هوگو، داستان نویس، شاعر و نمایشنامه نویس برجسته فرانسوی در ۲۶ فوریه ۱۸۰۲ میلادی در بزاسون به دنیا آمد او شخصیت برجسته ادبی در قرن ۱۹ میلادی و نماینده و پیشتاز و مدافع مکتب رمانتیسیم بود. بعدها به شدت درگیر امور سیاسی جمهوری خواهانه شد. آثار او با بسیاری از افکار سیاسی و هنری رایج در زمان خویش ارتباط دارد. با این حال در جوامع انگلیسی زبان دو رمان اصلی او بسیار مشهور و شناخته شده است. گوزپشت نوتردام (۱۸۳۳م) و بیوایان (۱۸۶۲م).

هوگو همچنین در سرودن اشعار غنایی در قرن ۱۹ میلادی برجسته و سرشناس بود. وقتی ناپلئون در سال ۱۸۵۱ قدرت را به طور کامل در دست گرفت و قانون اساسی ضد پارلمانی را جایگزین کرد هوگو او را علناً خائن نامید. عقاید جمهوری خواهانه هوگو باعث تبعیدش شد. او ابتدا به بروکسل و سپس به جزیره "جرزی" و نهایتاً به جزیره "گریزین" که از جزایر دریایی مانش است، تبعید شد. در آنجا بود که به نوشتن درباره ی نکوهش اعمال ظالمانه حکومت فرانسه ادامه داد و مقالات مشهور او بر ضد ناپلئون سوم در فرانسه ممنوع شد. با این وجود این مقالات تاثیر زیادی از خود به جای گذاشت. هوگو در تبعید در زمینه نویسندگی به تکامل و پختگی رسید و اولین اشعار خود را با نام "افسانه قرن ها" نوشت. با وجود اینکه ناپلئون سوم در سال ۱۸۵۹ تمام تبعیدی های سیاسی را عفو کرد اما هوگو از پذیرش این عفو سر باز زد زیرا پذیرش عفو بدین معنی بود که او

۱۶.....سیری در اندیشه های ویکتور هوگو

دیگر نباید از دولت انتقاد کند. در سال ۱۸۷۰ به عنوان قهرمان ملی به پاریس بازگشت و عضو مجمع نمایندگان ملی به عنوان سناتور جمهوری سوم انتخاب شد.

وقتی هوگو در سال ۱۸۷۰ به پاریس بازگشت مردم از او به عنوان قهرمان ملی استقبال کردند. دو دهه آخر زندگی هوگو به خاطر بستری شدن دخترش در آسایشگاه روانی، مرگ دو پسرش بسیار ناراحت کننده بود. دختر دیگرش، لئوپلدین، در سال ۱۸۴۳ در یک حادثه قایق سواری غرق شد. هوگو با توجه به لطامات روحی و روانی که بر او وارد شده بود همچنان به نوشتن ادامه داد و در سیاست هم تا سال ۱۸۷۸، که سلامتی اش رو به زوال گذاشت، فعال ماند.

ویکتور هوگو در ۲۲ می ۱۸۸۵ در ۸۳ سالگی از دنیا رفت. مرگ او باعث سوگی ملی شد و بیش از دو میلیون نفر در مراسم خاکسپاری او شرکت کردند. هوگو تنها به خاطر شخصیت والای ادبی در ادبیات فرانسه مورد تکریم قرار نگرفت بلکه به عنوان سیاستمداری که به تشکیل و نگهداری جمهوری سوم و دموکراسی در فرانسه کمک کرد از او قدردانی به عمل آمد.

آندره موروا نویسنده شهیر فرانسوی درباره وی معتقد است که: "هرگز زمانی را به یاد نمی آورم که آثار ویکتور هوگو را نستوده باشم. هوگو بزرگترین شاعر فرانسه است" ماریو بارگاس یوسا نویسنده معروف آمریکای لاتین نیز در کتاب "سوسه ناممکن" که درباره ویکتور هوگو و رمان بینوایان است آورده است: "بعد از شکسپیر آثار ویکتور هوگو در پنج قاره جهان بیشترین مطالعه ادبی، تحلیل فلسفی، نقد، ترجمه و اقتباس را در مقایسه با دیگر آثار نویسندگان دنیای غرب در بر داشته است."

دغدغه های فکری هوگو

دغدغه های فکری هوگو در حکم کلیدی برای خواندن متن حاضر محسوب می شود. نگارنده با تأمل در آثار هوگو توضیحی شتابزده بر این دغدغه ها نگاشته است.

ویکتور هوگو و نمادپردازی

هوگو را به راستی پدر رمانتیسیم فرانسه خوانده‌اند. نگاه هوگو به اشیاء و حوادث و اتفاقات زندگی نگاهی سمبلیک است وی غالباً قضاوت خود را از ظاهر اشیاء به ورای آن می‌برد و به باطن می‌رسد. همان چیزی که در اندیشه عرفانی و فلسفی ما از آن به حکمت تعبیر می‌کنند. نمونه‌های این نگاه در آثار هوگو فراوان است.

به عنوان مثال انسان را مجتمع فرشتگان و حیوانات می‌داند. مطلبی که فلاسفه و عارفان مسلمان قرن‌ها آن را به صورت بنیاد انسان شناسی مطرح می‌کنند. آنگاه که هوگو به جانوران می‌نگرد هر یک را مظهر صفاتی از صفات انسان می‌بیند. "بهائیم چیز دیگری نیستند جز صور فضائل و عیوب ما سرگردان پیش چشمان ما، اشباح مشهود جانهای ما، خداوند آنان را به ما نشان می‌دهد تا ما را به تفکر وا دارد."^۱

اگر حجم نمادها و رمزهای هوگو را که برای حقایق گوناگون مطرح کرده جمع‌آوری شود مقاله مفصلی می‌شود که برای ادیبان و بویژه، هنرمندان تجسمی‌کاری در خور خواهد بود. از آنجا که حجم این موارد زیاد است و خواننده در متن اثر با آنها مکرراً برخورد خواهد کرد از تکرار آن خود داری کردیم. طبیعت برای هوگو منبع مهم الهام بخش رمزها بوده است. وی با دقتی کم نظیر، از هیچ چیز کوچک و بزرگی در طبیعت نمی‌گذرد و درباره آن فکر می‌کند. به طور مثال وی در رمان "کارگران دریا" بحثی زیبا را درباره یک "آب سنگ" مطرح می‌کند و حقایقی ژرف را پیش روی خواننده می‌گذارد.

خود وی درباره طبیعت عقیده دارد که «طبیعت گاه آثارش را و تماشاگاه هنریش را با یک نوع موقع شناسی مبهم و ماهرانه با کارهای ما مخلوط می‌کند گویی می‌خواهد به تفکر واداردمان.»^۲

هوگو معتقد است طبیعت همچون یک اندام و یک کل است که اجزاء آن با یکدیگر در ارتباط اند و لذا هر چیز کوچکی حقیقتاً در طبیعت کوچک نیست. تولید یک کرم خاکی و خلقت کهکشان‌ها هر دو اهمیت دارند. «آنجا که تلسکوپ تمام می‌شود آغاز میکروسکوپ است کدامین یک از این دو منظره ای عظیم تر دارد؟ یک کپک زندگی یک خوشه پروین گلهاست.»^۳

آنگاه که هوگو پدیده های طبیعی مانند آب، باد، دریا، عنکبوت و... را توصیف می کند، مخاطب هوشمند در می یابد که با متفکری ضد پوزیتیویست سر و کار دارد. وی در باره منشأ بادهای دریایی معتقد است این بادهای لایتناهی می وزند و همچون موجود با شعوری هستند که بالهایشان را بر اقیانوس ها می گسترانند. هوگو در قطعه ای شاعرانه بهار بیرون را با بهار درون پیوند زده و تصویری لطیف به لطافت بهار می آفریند.

«زمستان هر وقت که برود چیزی از غم های ما را نیز با خود می برد. پس از آن، آوریل، این بامداد درخشان بهار، در می رسد که مانند همه بامدادان لطیف و مانند همه کودکی ها، خندان است، گاه هم مانند بچه نوزاد گریه می کند. طبیعت در این ماه ها انوار دلربایی دارد که از آسمان ها، از ابرها، از درختان، از چمن ها، از گل ها و از قلب آدمی عبور می کنند. هنگام بهار در جان های غمزده روشنائی راه می یابد، همچنان که هنگام ظهر در غارها روشنائی نفوذ می کند.»

هوگو و ساده سازی مفاهیم از طریق تمثیل

شیوه تمثیل که در میان عارفان ما سابقه دیرینه دارد و استاد آن مولانا است در آثار هوگو به وفور یافت می شود مثلاً وی درباره صفات انسانی که عمق پیدا کرده اند و به راحتی ریشه کن نمی شوند آورده است «در یک صفت، همچنان که در یک سنگ، ریزش قطرات آب ممکن است حفره هایی احداث کند، این حفره ها محو ناشدنی هستند، این تصاویر انهدام ناپذیرند.»^۵

یا درباره تربیت پذیری انسان ها با مثالی به فهم خواننده کمک می کند: «گزنه با تحمل اندکی زحمت سودمند می شود و اگر درباره آن سهل انگاری کنند مضر می گردد. آن وقت می کشندش. چه بسیار آدمیانی که شبیه گزنه هستند.»^۶

«زندگی مسافرت و فکر، راه آن است، چون راه نباشد چاره ایستادن است، چون مقصد ناپدید شود، نیرو از کف می رود.»^۷

آنگاه که می خواهد برتری تقدیر بر تدبیر انسانی را مطرح کند مثالی پر تصویر و تأمل برانگیز می آورد: «هرکس دیده است که گربه چون به جلو یک در نیمه باز می رسد، مردد

می ماند و بین دو لنگه آن می ایستد. در این موارد همه کس به گربه گفته است: داخل شو، معطل چه هستی. مردانی هستند که چون در مقابل حادثه مشکوک قرار می گیرند بین دو تصمیم مردد می مانند، زیرا می ترسند تقدیر یکباره بین دو لنگه نیمه باز در این حادثه بفشاردشان و نابودشان کند. محتاط ترین افراد با آن که شبیه گربه اند و مخصوصا برای آنکه گربه اند غالبا بیش از متهوران به خطر دچار می شوند.^۸

هوگو و انسان شناسی

انسان شناسی هوگو در نقطه مقابل انسان شناسی است که اوج آن در قرن هجدهم رایج بود. یعنی انسان توده ای از شکل ها و مواد و امواج تعریف می شد. در جای جای آثار هوگو واژه "جان" و "نور" موج می زند. تن در نزد هوگو ظاهری است که حقیقت وی را پنهان می دارد. آنچه در خوبی های انسان از اخلاص، وجدان، عشق، صفا و نیکویی گفته شود متعلق به باطن انسان یعنی روح و جان انسانی است نه بدن. به نظر هوگو «حقیقت روان است و چهره ما در واقع نقابی بیش نیست. انسان واقعی در پس انسان ظاهری قرار دارد. اگر می توانستیم انسانی را که در پس این وهم حقیقت نما که گوشت و پوست نام دارد، نهان شده و یا به آن پناه آورده است ببینیم، سخت در شگفت می شدیم. اشتباه هم در این است که هستی برون را به جای هستی درون می گیرند.»^۹

وجدان آدمی

هوگو وجدان را نمونه دادگاهی می داند که اصل آن در روز داوری الهی برگزار می شود. شخصیت های داستان های هوگو در جدال دائمی میان وجدان و اعمال منفعت طلبانه اند. بهترین نمونه آن را می توان در بینوایان به درگیری ژان والژان با خودش وقتی که شهردار بود و فهمید کسی را به جای وی دستگیر کرده اند، احساس کرد، فشار وجدان وی را وادار کرد که خود را معرفی کند. در این نمونه ژان والژان پیروز کارزار درآمد. در کتاب "نتردام دوپاری" اسقف نیز دچار عذاب وجدان می شود اما نمی تواند نفس خویش را کنترل کند و هوا و هوس، وجدانش را سرکوب می سازد. هوگو در عظمت وجدان

انسانی معتقد است: «عالم اخلاق نمایشی از این بزرگتر ندارد؛ یک وجدان مغشوش و مضطرب کنار یک عمل زشت و غوطه ور.»^{۱۰}

به اعتقاد وی علیرغم آنکه برای وجدان نمی شود دلیل دو، دوتا چهارتا اقامه کرد اما وجود وجدان از هر برهانی قابل اعتمادتر است. «اسرار وجدان را هیچکس نشناخته است.»^{۱۱}

در عین حال «این امر عجیبی است که اطمینان وجدان تا چه اندازه به چیزهای دیگر اطمینان می بخشد.»^{۱۲} در تحلیل نهایی هوگو وجدان را متصل به خدا می داند.^{۱۳}

در اندیشه هوگو وجدان اخلاقی ملاک انسانیت محسوب می شود. آدم با وجدان از انسان دانشمند شریفتر است. «اگر خر مسکینی شامگاه خسته و ناتوان و درمانده با سم- های خون چکان چند گامی بیشتر بر می دارد، راه خود را کج می کند و در زیر چوب به خویشتن زحمت می دهد که غوکی را در گل و لای زنده گذارد، چنین خرزبون پلید کوفته ای از سقراط شریفتر و از افلاطون بزرگتر است.»^{۱۴}

تفکر

در آثار هوگو بر تفکر بیش از علم و دانش تاکید شده است. به نظر اینجانب تفکری که هوگو از آن دفاع می کند و در آثارش بر آن تاکید دارد بیش از آنکه تفکری حاصل از علم مدرسی باشد ناشی از علم و تجربه عارفانه است. به لسان عارفان تفکر هوگو تفکری شهودی است که از مرتبه حس آغاز می شود و به مرتبه تفکر فلسفی ارتقاء یافته و سپس آن را خرق کرده و به باطن می رسد. تفکر در نزد هوگو به زبان هنر نزدیک می شود. «الماس ها را جز در ظلمات زمین نمی توان یافت، حقایق را جز در اعماق فکر نمی توان یافت.»^{۱۵}

وی تفکر را ریشه تمدن می داند. به نظر هوگو درجه رشد یک جامعه را بر مبنای رشد تفکر و بها دادن یک جامعه به تفکر می توان سنجید نه صنعت و تکنولوژی. به نظر وی " چیزی که دنیا را می کشاند و حرکت می دهد و به منزل می رساند لوکوموتیو نیست افکار است. " لوکوموتیوها را به افکار متصل کنید خوب می شوید اما مرکوب را به جای راکب

نگیرید.^{۱۶}

وی در نقد اندیشه ماتریالیستی که عمل را زیر بنا و فکر را رو بنا می دانند نقدهای مهمی را مطرح می کند. از جمله می نویسد: «کسی را که مستغرق است بی کار نمی توان شمرد. بعضی فعالیت ها آشکارند و بعضی دیگر ناپید. سیر و سلوک فعالیت است، فکر کردن عمل است. چشم به آسمان دوختن یک کار است. "طالس" چهار سال بی حرکت ماند، فلسفه را بنیاد نهاد.»^{۱۷}

هوگو و قدرت اراده

در اندیشه هوگو اراده و خواست و طلب جایگاه والایی دارد. وی با قلمی سخار قهرمان رمان "کارگران دریا" را نمونه انسان با اراده می داند که از مصائب و سختی ها پیروز بیرون آمده است. به نظر وی «کوه های افسانه ای که ایمان آنها را به دوش خود حمل می کند در برابر آنچه اراده انجام می دهد بسیار کوچک و حقیر است.»^{۱۸}

وی معتقد است بسیاری کشفیات حاصل جسارت است نه علم. «ندانستن آدمی را به آزمودن رهبری می کند. دانستن گاهگاهی سبب تحیر می گردد و لیکن بیشتر اوقات آدمی را از کوشش باز می دارد.» وی مثال های متعددی در تأیید سخن خویش مطرح می کند. اشاره می کند به کریستف کلمب که اگر اطلاعات جامعی از علم هیئت داشت آمریکا را پیدا نمی کرد. «نخستین کسی که به قله کوه "مون بلان" صعود کرد چوپانی بود به نام "بالما"». البته برای دفع سوء تفاهم نسبت به قدرت و منزلت علم این افراد را موجودات استثنایی می داند.^{۱۹}

هوگو یکی از ملاک های شرافت را قدرت اراده می داند. «پایداران و سرسختان از قماش برتر و والایند.»^{۲۰}

به نظر هوگو تمام راز دل های بزرگ در این کلمه خلاصه شده است: پشتکار.^{۲۱}

به نظر وی «مرد تا زمانی که کار می کند از پا در نمی آید.»^{۲۲}

وی به تفصیل زبان های تنبلی را ترسیم کرده و جانیاتی که از نازپروردگی و تنبلی

می‌زاید را به دقت توضیح می‌دهد. «عاقبت هم در سیاه چال گلگون، تر و تازه و با چشمان درخشانت و با دندان‌های سفید و با زلف زیبای پسرانه‌ات به زیرزمین خواهی رفت و از آنجا، شکسته، خمیده، چین خورده، بی‌دندان، مخوف و سفیدمو بیرون خواهی آمد.»^{۲۳}

هوگو بین کار و بیکاری قضاوت جالبی می‌کند. «حرف مرا باور کن، این کار رنج آور را که تبیل بودن است پیشه خود ساز، رذل بودن کار راحتی نیست، با شرف بودن بسی راحت‌تر است.» وی در رمان کارگران و دریا آنگاه که به صورتی عالی جدال قهرمان داستان در امواج سهمگین را توصیف می‌کند، مقایسه‌ای میان نازپروردگان و رندان بلاکش به عمل آورده می‌نویسد: «آنگاه که شما کلاه خواب بر سر می‌نهد و شمع‌ها را خاموش می‌کنید و به بستر خواب می‌روید، کسانی هستند که قهرمانی می‌کنند. گروهی بزدل و کاهلند و کاری جز این ندارند که جای رماتیسمشان را گرم کنند، لیکن خوشبختانه این کار مانع از وجود مردانی پر شور نمی‌شود، این مردان پر شور و قهرمان به جایی که باید رفت می‌روند و کاری را که باید کرد می‌کنند.»^{۲۴}

عشق

عشق از محورهای مهم آثار هوگو است. هوگو هم تجربه عاشقی داشته و هم مطالعات وسیعی در این باره دارد. وی عشق را برتر از عقل دانسته و معتقد است «در این دنیای بزرگ هیچ چیز گران بهاتر و عزیزتر از راز و نیاز عاشقانه نیست.»^{۲۵}

به نظر وی «عشق رمز آفرینش است و اگر در عالم کسی نبود که دوستش بداریم، خورشید خاموش می‌شد.»^{۲۶}

وی با نثری که تحت تاثیر احساسات شدید رماتیک وی بوده است، طبیعت را با عشق معنا می‌کند. «خدای بزرگ، یک روز چشمه‌ها و جنگل‌های پهناور و صخره‌های خاموش و عظیم و آسمان مینایی و دریاچه‌ها و دشت‌ها را در اختیار ما می‌گذارد تا جولانگاه آرزوها و عشق‌های ما باشد.»

در نزد هوگو عشق‌های زمینی و نه هوس‌های آنی نیز مصداق عشق آسمانی است و لذا مقدس است. البته وی دائماً عشق‌هایی که از بدن تجاوز نمی‌کند و به وحدت جان

نمی‌رسند را نکوهش کرده است: «بدبخت کسی است که جز تن‌ها و شکل‌ها را دوست نمی‌دارد. مرگ همه چیز را از وی خواهد ربود. بکوشید تا عاشق جان‌ها باشید، همه‌جا ایشان را خواهید یافت.» هوگو عشق انسانی را می‌ستاید و دعوت به ازدواج و تناسل و خانواده می‌کند. وی در بینوایان از زبان پدر بزرگ ماریوس جملات زیبایی در دعوت به ازدواج و خانواده مطرح می‌کند. وی در نقد دخترانی که در دیر‌ها به سر می‌برند و از زندگی می‌گریزند موضوع عشق را پیش می‌کشد، آنگاه توصیه‌هایی به دختران می‌کند. «همیشه می‌خواهم دختر خانم‌ها شوهر کنند. دختر برای همین ساخته شده است. دختر مانند خوب است اما بسیار لوس است. برای ملت، ژاندارک لازم است اما برای ایجاد ملت "تنه زیگونی" لازم است.»^{۳۷}

وی شب عروسی را در حاله‌ای از قداست مطرح کرده، گویی فرشتگان آسمان از عروسی زمینی ابتهاج می‌یابند. «بر آستانه شب‌های عروسی، ملکی ایستاده است که لبخند بر لب و انگشت بر دهان دارد» به نظر هوگو «محال است که این جشن مقدس و مقدر تشعشی آسمانی و لایتناهی نفرستد.»^{۳۸}

هوگو در تصویرسازی عشق‌های زمینی معتقد است ادبیات تعهد دارد که در حریم آن وارد نشود «با اندک زحمتی می‌توان خواننده را به یک حجله زفاف داخل کرد اما بردنش درون اتاق یک دختر امکان‌پذیر نیست، شعر ممکن است به دشواری چنین جراتی کند اما نثر اصلاً نباید جرات ورزد.»^{۳۹}

سیاست در اندیشه هوگو

هوگو از معتقدان به انقلاب است و میان انقلاب و عصیان تفاوت ماهوی قائل است. «هر قدم تند به عقب "عصیان" است، عقب رفتن یک عمل جابرانه بر ضد بشر است.» وی انقلاب را «خشونت مرفقی» می‌نامد چون عقیده دارد که این خشونت‌ها چون به پایان می‌رسند نوع بشر اگر چه مشقت می‌بیند اما در انسانیت و تمدن جلو می‌رود.^{۴۰}

جنگ در اندیشه هوگو به جنگ نادرست و درست تقسیم می‌شود. جنگی که موجب

ترقی شود چه جای ملامت دارد. «جنگ مایه سرافکندگی نمی شود شمشیر مبدل به دشنه نمی گردد مگر وقتی که حق را، ترقی را، دلیل را، تمدن را، حقیقت را بکشد در آن صورت جنگ داخلی یا خارجی هر دو ظالمانه اند.»^{۳۱}

به نظر هوگو ساعتی می رسد که اعتراض کفایت نمی کند. «پس از فلسفه عمل لازم است، قدرت فعال آنچه را که فکر طرح کرده است به پایان می رساند. جمعیت های بشری رغبتی به پذیرفتن استاد دارند. توده آنها از بی حسی شکایت می کنند. باید به حرکتشان در آورد. به جلو بایدشان راند. با مردم، به صلاح نجات شخصی خودشان با خشونت رفتار باید کرد، چشمانشان را از نور حقیقت باید مجروح ساخت، روشنائی را مشت مشت و با شدتی هراس انگیز باید روی آنان پرتاب کرد، این خیرگی بیدارشان می کند. ضرورت ناقوس های مصیبت و جنگ ها از همین جهت است.»^{۳۲}

هوگو مکاتب سیاهی را که به مبارزه و انقلاب اعتقاد ندارند تفکری میان "حقیقت و مجاز" می داند و این مکتب را "میانه روی" می خواند و آن را به "آب ولرم" که میان آب سرد و گرم است تشبیه می کند. به نظر وی این مکتب با عمق درونیش کاملاً سطحی است و به جای آنکه دنبال علل برود در معلول تحقیق می کند.^{۳۳}

بینوایان

هوگو متهمد بودن به بینوایان را به عنوان "فلسفه ای برای ادبیات" مطرح می کند. وی ادبیاتی که بی توجه به فقر، تبعیض، بی عدالتی، بینوایی کودک و زن، جنایت و ظلم است را "رمانتیسیم تخیلی" خوانده است و سخت به آن انتقاد می کند. مصداق بارز "رمانتیسیم تخیلی" در اندیشه هوگو "هوراس"، "گوته" و "لافتوتین" است. به اعتقاد وی این سبک از ادبیات فقط شادی ها را می شناسد و از رنج بی خبر است. خیر را ستایش می کند اما از شرور غافل است. وی این گروه را «خودپرستان مجلل ابدیت و نظارگان بی خیال درد و رنج» خوانده است. نتیجه این نگرش آن است که درد و رنج بشری در آثار آنان انعکاس نمی یابد و به قول هوگو «دوست داشتن را از یاد می برند.»

«وقتی به آنان می گوئید کودک گرسنه است و مادر شیر ندارد، در جواب می گویند:

بیاید و تماشا کنید که این خط مدور که بر کنده درخت کاج است وقتی که زیر میکروسکوپ دیده شود به صورت گل ستاره‌ای زیبا نمایان می‌شود. نور آفتاب کوره‌ای را که آدمی را در آن می‌سوزانند از نظرشان پوشیده می‌دارد ممکن است به سر بردن کسی زیر گیوتین بنگرند اما فقط برای آنکه اثر نوری در آن مشاهده کنند، فریادی نمی‌شنوند، صدای ناله‌ای به گوششان نمی‌رسد. خرخر احتضار و غریو ناقوس مصیبت را ملتفت نمی‌شنوند و همین که اردیبهشت باشد برای آنان کافی است و دیگر همه چیز را خوب می‌دانند.^{۲۲}

به نظر هوگو خوشبختی لزوماً ملازم با شادی‌های دنیوی نیست. بلکه خوشبخت کسی است که خداوند جای شایسته‌ای پذیرای عشق و پذیرای بدبختی به وی عطا کرده باشد. «کسی که اشیاء این جهان را و دل آدمیان را در این روشنائی مضاعف ندیده باشد هیچ از حقیقت ندیده است و هیچ نمی‌داند جانی که دوست می‌دارد و رنج می‌کشد در اوج رفعت است».^{۲۳}

هوگو معتقد است فیلسوف را نمی‌توان فیلسوف خواند مگر آنکه به همان اندازه که خیر و خوبی را می‌شناسد بدی را نیز بشناسد و گر نه فلسفه‌اش ایده آلیستی خواهد بود. «ناظر اجتماعی باید در این تاریکی‌ها وارد شود. این‌ها قسمتی از اتاق کار اوست. فلسفه، میکروسکوپ فکر است. همه چیز می‌خواهد از آنجا بگریزد اما او هیچ چیز را از قلم نمی‌اندازد. طفره رفتن بی‌فایده است. آدمی کدام روی خود را نشان می‌دهد وقتی که طفره می‌رود؟ روی شرمندگیش را. فلسفه با نگاه صالحش بد را دنبال می‌کند و به وی اجازه نمی‌دهد که در عدم بگریزد. او در محو اشیایی که ناپدید می‌شوند و در ربونی چیزهایی که رو به نابودی می‌روند همه را باز می‌شناسد، دیبای ارغوانی را از جل آلوده، و زن را از همان پلاس پاره دوباره می‌سازد. با زباله، شهر را از نو بر پا می‌دارد، با گل و لای، اخلاق را دوباره درست می‌کند. از سفال شکسته پی به سب و یا کوزه می‌برد. در آنچه مانده است آنچه را که بوده مشاهده می‌کند؛ بد و خوب را، راست و دروغ را، لکه خونی را که در کاخ است، لکه مرکبی را که در غار است، ابتلائاتی را که مردم متحمل شده‌اند، چین و شکنی را که سجایا در جریان انحطاطشان بر جا گذاشته‌اند، نشانه فحشاء را در جان‌هایی که خشونتشان این قابلیت را به آنان داده است، و اثر ضربت آرنج "مسالین" را بر نیمتنه

باربران روم تشخیص می دهد.^{۳۶}

به نظر هوگو "مولفان دایره المعارف و در راس آنان "دیدرو" فیزیوکرات ها و در راس آنان "تورگو"، فلاسفه و در راس آنان "ولتر"، خیالبافان و در راس آنان "روسو" چهار مجاهد مقدس اند. پیشرفت پر دامنه انسانیت به سوی نور رهین منت آنان است. اینان چهار طلایه دار نوع بشرند که سوی چهار جهت اصلی ترقی می روند؛ "دیدور" سوی زیبا، "تورگو" سوی مفید، "ولتر" سوی واقعی، "روسو" سوی صحیح. اما کنار فلاسفه، و زیر پای آنان سوفسطاییان جای دارند که به منزله یک نمای نباتی زهر آگین اند.^{۳۷}

در اندیشه هوگو فقر به همان اندازه که می تواند مخرب باشد سازنده هم هست وی مصیبت و رنج را نردبان تکامل می داند. هوگو از تنبلی و نازپروردگی و اخلاق اشرافیت بشدت انتقاد می کند. وی در تحلیل فقر سازنده می نویسد: «فقر در جوانی در صورتی که به توفیق منتهی شود دارای این خصیصه عالی است که همواره اراده آدمی را به جد و جهد معطوف می دارد و همه جانس را به اعتلا می کشاند. فقر به زودی زندگی مادی را عریان، و زشتی آن را آشکار می سازد؛ جهش مشتاقانه سوی زندگی ایده آل از آنجاست. جوان متمول صدها خوشگذرانی درخشان و ناهنجار دارد؛ اسب دوانی، شکار، سگ بازی، توتون، قمار، غذای خوب، چیزهای دیگر، اشتغالات جنبه های پست جان آدمی به پهای جنبه های عالی و لطیف آن. اما جوان فقیر به خود رنج می دهد تا نانی بدست آورد؛ می خورد، همین که خورد کاری جز غوطه خوردن در رویا ندارد؛ به تماشا خانه های رایگانی که خدا برایش آفریده است می رود، تماشا می کند، آسمان را ستارگان را، گلها را، کودکان را، جامعه بشریت را که خود در آن رنج می برد، دایره خلقت را که خود در آن نور افشانی می کند. انسانیت را چندان نگاه می کند تا جان می بیند، آفرینش را چندان می نگرد تا خدا را می بیند. غوطه ور در رویا می شود و خود را بزرگ احساس می کند. باز هم به رویا می پردازد و خود را مهربان می یابد. از خودخواهی مردی که رنج می برد می گذرد و به مردم دوستی مردی می رسد که فکر می کند. یک احساس شایان ستایش در وی می درخشد که فراموش کردن خویشتن و شفقت داشتن برای دیگران است. با تفکر در نعمت های بی شماری که طبیعت به جان های گشاده تقدیم می کند، می دهد و فراوان هم می دهد و از جان های بسته دریغ می دارد، به جایی می رسد که خود میلیونر معرفت است، به

میلیون‌های پول، دل می‌سوزاند. به همان اندازه که هر نور در روحش وارد شود، هر کینه قلبش را ترک می‌گوید. واقعا آیا این بدبخت است؟ نه. ناداری یک جوان، هرگز یک بینوایی نیست. یک پسر جوان هر که باشد، هر اندازه فقیر باشد، با سلامتش، با قوتش، با حرکت تندش، با چشمان درخشانش، با خون گرمی که در بدنش جاری است، با موی سیاهش، با گونه‌های تر و تازه اش، با لبان گلگونش، با دندان‌های سفیدش، با تنفس سالمش، همیشه می‌تواند مورد حسرت یک امپراطور پیر باشد.^{۲۸}

دین

به اعتقاد هوگو عقل معاش کوچکتر از آن است که اسرار هستی را دریابد عقل در بحث لایتناهی به عالم حیرت پای می‌گذارد. «عقل کودک تو خانه‌ای نیست که ابدیت در آن جای گیرد.»^{۲۹}

البته این مانع از آن نیست که آدمی راهی به کشف ماوراء نداشته باشد. انسان موجودی دو کانونی است؛ کانون عقل و کانون قلب، قلب مانند دریایی است که یکی از رودهایی که از آن منشعب می‌گردد عقل است. به نظر هوگو «در روی زمین مردانی هستند که آشکارا در قعر آفاق تحیر، ارتفاعات وجود مطلق را می‌بینند و به عمق دهشت انگیز کوهستان لایتناهی نائل می‌آیند.»^{۳۰}

هوگو و اعتقاد به خداوند

هوگو اعتقادی عرفانی به خداوند دارد. وی خدای واحد را می‌پرسد و از تثلیث بیزار است. هوگو صریحاً می‌نویسد: «عیسی برای ما ابداً خدا نیست، این مقام برایش زیاد است، او انسانی بیش نیست.»^{۳۱}

خدای مطلوب هوگو خدایی است که با دو اسم "رخمان" و "رحیم" بر جان تجلی کرده است.^{۳۲}

هوگو اعتقادی عمیق به خداوند دارد. به عقیده وی «خداوند در هر گام راهنمای

ماست و ما را به آنچه خود هست و بدان چه ما خود هستیم دلالت می کند.»^{۳۲}

هوگو خداوند را باطن هستی می داند و هستی را با آنکه تجلی الهی است، حجاب حقیقت.^{۳۳}

و این مطلب از محوری ترین اندیشه های عارفان مسلمان است. به اعتقاد هوگو جایگاه خداوند قلب آدمی است.^{۳۵}

هوگو معتقد است پایه اخلاق و عدالت و رشد باید خدا باشد. «ترقی باید به خدا معتقد باشد، خوب نمی تواند خدمتگزار بی دین داشته باشد. آن کس که ملحد است راهنمای بدی برای نوع بشر خواهد بود.»^{۳۶}

عیسی و کلیسا

هوگو به عیسی (ع) سخت معتقد است و از کلیسا بیزار. دستگاه کلیسا در اندیشه هوگو تفاوتی با دستگاه حکومت نداشت. هوگو می گفت: «ما کلیسایی را که از دسیسه اشباع شده است مورد اعتراض قرار می دهیم. معنویت را که ترش روی و ناپایدار است تحقیر می کنیم اما در همه حال مرد متفکر را تجلیل می کنیم، ما به کسی که زانوی عبادت بر زمین می زند درود می فرستیم. ایمان، برای آدمی یک ضرورت است.»

در تفکر هوگو روحانی نباید دنیا طلب باشد. در آثار هوگو جا به جا نقدهای جدی به کلیسا مطرح شده است، از جمله وقتی کلیسا را با مسیح می سنجد می گوید: «آقای کشیش، شما حقیقت گویی های بی پرده را دوست نمی دارید، مسیح، دوست می داشت چوب پری بدست می گرفت و غبار معبد را می سترد تازیانه درخشانش یک گوینده بی - پاک حقایق بود.»^{۳۷}

به نظر هوگو «روحانی باید شبیه سرباز باشد. اما یکی برای وطن زمینی جانفشانی می کند و دیگری برای وطن آسمانی.»^{۳۸}

هوگو در نقد سلطنت کلیسا می نویسد: «کشیش یگانه مردی است که می تواند مرتبا به مقام شاهی رسد آن هم چه شاهی. شاهی بی نهایت توانا.»^{۳۹}

از نقدهای مهم هوگو به تشکیلات کلیسا رهبانیت و تفکر تارک دنیا بودن مسیحیت کاتولیک و ریاضت های طاعت فرسای زنان و مردان در دیرهاست. بخشی از این ریاضت را هوگو با قلم شیوای خود در "تردام دوباری" به تصویر کشیده است. در بینوایان فصلی از کتاب به دیرهای راهبان اختصاص یافته است. خواننده این فصل حقیقتاً از رنج های بیپردهای که زنان و مردان در بهترین فصل عمر در زیرزمین های نمور می برده اند به وحشت می افتد. هوگو خود بسیاری از این دیرها را از نزدیک دیده است و یکی از بهترین گزارش ها را از دیر راهبان ارائه کرده است. هوگو رهبانیت را برای تمدن به منزله یک نوع سل دانسته است. به نظر وی کسی که طالب دیر است جویای باتلاق است و گنبدگیش حتمی است. رکودش منافعی سلامت است و تخمیرش ملل را تبار و ضعیف می کند.

هوگو و فلسفه های الحادی

هوگو در نقد فلسفه های الحادی معتقد است این مکاتب منکر واقعیتند. «همانطور که فلسفه ای که آفتاب را انکار می کند، فلسفه "نابینایی" نام دارد، فلسفه های نیهیلیستی به مثابه موش های کوری هستند که فریاد می زنند دم به حال آدمی زادگان می سوزد با این آفتابشان.» دیدگاه هوگو در این زمینه با دیدگاه عارفانی نظیر مولانا که می گوید «آفتاب آمد دلیل آفتاب» و برای وجود آفتاب دلیلی بهتر از آفتاب عالمتاب نمی یابند، نزدیک می گردد. هوگو معتقد است این فیلسوفان در همان حال که خدا را انکار می کنند، وجودشان دلیلی محکم بر وجود خدا است.

«تیهیلیسم، همه چیز را انکار می کند و حداکثر همه چیز را بصورت یک "ادراک ذهنی" در می آورد و حال آنکه "عدم" وجود ندارد. "هیچ چیز" در عالم نیست. "همه چیز" چیزی است. هیچ "چیز" نیست. زندگی آدمی بیش از آنکه به نان وابسته باشد به ایجاب بسته است.»

مقدس مآبی

هوگو معتقد است از آفات مهم دینداری، ریاکاری و مقدس مآبی است. مقدس مآبی

در اندیشه هوگو با کنجکاوی نسبت به فسق و فجور و فضولی نسبتی عمیق دارد و سوءظن و ریاکاری از میوه های آن به حساب می آیند. وی در توصیفی طنزآمیز از مادموازل ژینورمان عمه ماریوس در رمان بینوایان به خوبی روحیه و رفتار "زن مقدس ماب" را شرح کرده است.

«آفت مهم دینداری در اندیشه هوگو "ریاکاری" است. جامعه دیندار مهمترین آفتش دورویی و نفاق است. در جامعه لاتیک نفاق معنا ندارد. در اندیشه هوگو ریاکاری درد زیادی به روح وارد می سازد. هوگو بر این نکته تأکید می ورزد که همواره کار خیر انجام دادن بسی ساده تر از انجام کارهای شرارت آمیز است. «بسیار سخت و توانفرساست که آدمی رذل و تیره دل خود را مردی پاکدل و نجیب نشان دهد. به اندیشیدن و نیک گفتن و موازنه میان آن دو را در همه حال حفظ کردن برآستی بسیار دشوار است. دروغ گفتن دردانگیز است، دورو چون بیماری که زیر عمل جراحی قرار گیرد به امید به دست آوردن موفقیت و سلامت، شکنجه سختی تحمل می کند.»

ریاکاری جنسیتی دوگانه دارد از سویی کشیش است و از سوی دیگر روسپی. «وجود اهریمنی او دارای جنسیت دوگانه است یعنی هم نر شیر است و هم ماده شیر که به تنهایی تولید نسل می کند، می زاید و خودبخود تغییر شکل می دهد. اگر می خواهید خوشایند باشد چشم به او بدوزید و اگر می خواهید هراس انگیز باشد، چشم از او برگردانید.»^{۵۱}

ویکتور هوگو در ایران

ویکتور هوگو با رمان بینوایان در ایران شناخته شده است. مردم ایران از طریق فیلم ها و کارتون هایی که بر اساس رمان بینوایان از تلویزیون پخش شده آشنا هستند. اما تعداد اندکی از اهالی کتابخوان ایرانی حوصله می کند رمان ۱۶۰۰ صفحه ای بینوایان را بخواند، چه رسد به رمان و نمایشنامه و مجموعه اشعار وی که به صورت پراکنده و در چاپ های نامناسب در ایران به چاپ رسیده است. ویکتور هوگو را ما به عنوان قصه نویس می شناسیم اما در مقام یک فیلسوف و متفکر باطنی از نحوه تفکر و درک عمیق وی از فلسفه

حیات و زندگی، انسان‌شناسی و نگرش وی به طبیعت و دین و مسائل اجتماعی سیاسی و هنر و ادبیات کمترین اطلاع را داریم.

به اعتقاد بنده اگر حکمت را مطابق آنچه در سنت عارفان مسلمان به معنای تفکر شهودی معنی کنیم، در این صورت، ویکتور هوگو را باید در ردیف حکیمان متأله به حساب آورد. هوگو، متفکری است که در ظاهر اشیاء و وقایع متوقف نمی‌شود بلکه از طریق عرفان و هنر که با یکدیگر خویشاوندی تامی دارند، به دنبال خرق ظواهر و پی بردن به حقایق امور است. اندیشه‌های هوگو، بیش از آنکه تحت تأثیر علم و فلسفه تحصیلی غرب باشد، با الهیات فلسفی و عرفان شرق بویژه عرفان اسلامی شبیه است.

کتاب بینوایان را صرفاً نباید کتاب داستان پنداشت بلکه این کتاب متنی حکمی، معنوی و الهی است. رمان بینوایان کتابی است که به قول هوگو نویسنده‌اش خداست. این کتاب همانند مثنوی معنوی و دیوان حافظ حاصل الهاماتی است که هوگو در سایه نور الهی دریافت کرده و با قلمی سحرآمیز به‌ترین صورت وصف کرده است.

ویکتور هوگو در درجه اول شاعری بلند پایه است و در مرحله بعد رمان‌نویس. فیلم‌هایی که بر مبنای آثار هوگو ساخته‌اند نظیر "بینوایان" و "گوژپشت نتردام" و "کارگران دریا" حقیقتاً با رمان‌های اصلی وی فاصله زیادی دارد. بینوایان و "کارگران دریا" و "گوژپشت نتردام" را باید در تنهایی و خلوت و با آرامش و حتی الامکان در سکوت شبانه مطالعه کرد تا تأثیرات روانی آن را دریافت. آثار هوگو آنچنان تجلیل خواننده را تسخیر می‌کند که وقتی از طراوت باران بهاری بر روی یک گلبرگ می‌نویسد، آنچنان این تصاویر زنده‌اند که خواننده گویی قطره باران را بر روی گلبرگ حس می‌کند.

درباره کتاب حاضر

۱- آنچه در متن حاضر ملاحظه می‌کنید عیناً از آثار ویکتور هوگو استخراج شده است و در یکی از موضوعات و زیر فصل‌های مربوط گنجانده شده است.

۲- مأخذ متن، ترجمه‌هایی است که از آثار هوگو در ایران وجود داشته است. در حال حاضر به غیر از برخی آثار، بقیه را باید از طریق حراجی‌ها پیدا کرد. امید است ناشری

تمام آثار موجود ترجمه شده و ترجمه نشده ویکتور هوگو را به صورت مجموعه آثار موضوعی منتشر می کند.

۳- نوشته ها و سخنرانیهای هوگو را می توان در مقوله های گوناگون دسته بندی کرد. به نظر حقیر مهمترین دغدغه های هوگو که در آثارش موج می زند در ۶ موضوع است. این عدسته عبارتند از نخست: انسان، دوم: عشق، سوم: دین، چهارم: سیاست و اجتماع، پنجم: طبیعت، ششم: هنر. بر این مبنا، متن های گزینش شده از آثار هوگو را در این شش موضوع مرتب کرده ام.

۴- آثار هوگو حتی مطالب جدی وی از نقد حوزه های سیاسی اجتماعی و جنگ و اوضاع فرانسه، جمهوریت، انقلاب فرانسه، ادبیات رومانتیک، نامه های وی به همسر و دوستانش حجم زیادی را در بر می گیرد و یقیناً مطالب فراوان آموزنده ای در آن وجود دارد اما به دو دلیل از آوردن این مطالب خودداری کردم.

نخست آنکه حجم زیادی از این مطالب برای خواننده فرانسوی نیز اکنون جذاب نیست چه رسد به خواننده فارسی زبان که با آن ادبیات آشنا نیست. بگذریم از تعدادی اهل کتاب ایرانی آشنا به فرانسه و تحولات آن، بقیه مردم حداقل آشنایی را با این تحولات ندارند. بنابراین در نظر گرفتن مخاطب ایرانی یکی از عوامل مهم در انتخاب مطالب این کتاب بوده است. دوم آنکه سعی کرده ام مطالبی از هوگو را انتخاب کنم که جنبه جاویدان داشته باشد. اظهار نظرهایی که در زمان و مکانهای متفاوت تغییر چندانی نمی کند، مانند موضوع حقیقت، اخلاق، عدالت، شرافت، زیبایی و نظایر آن.

۵- اینجانب مطالب زیادی از آثار هوگو را که در ایران به چاپ رسیده جمع آوری و مطالعه کردم. این مطالب اگر چه برای تحقیق دیگری مناسب است که نویسنده در دست تحقیق دارد اما چاپ آن برای کتاب حاضر تناسبی نداشت و لذا کنار گذاشته شد.

علی تاجدینی